



جرم شناسی و دموکراسی^۱

گاری لافری*

مترجم: اسعد کردپور**

چکیده

در این نوشتار لافری از منظری متفاوت دانش جرم شناسی و تعاملی را که این علم می‌تواند با سایر علوم داشته باشد، مورد بررسی قرار می‌دهد. وی مبارزه برای امنیت، عدالت، توسعه و رشد اقتصادی را فصل مشترک تعاملی می‌داند که جرم شناسی و دموکراسی می‌توانند با هم داشته باشند. از نظر لافری تأمین امنیت و نظم اجتماعی به همان اندازه که مهم‌ترین موضوعات مورد بحث دانش جرم شناسی هستند به همان میزان هم شالوده و مبنایی برای دوام و بقای نهادهای مردم سالار و مدنی محسوب می‌گردند. وی معتقد است که دموکراسی در مقایسه با سایر نظام‌های سیاسی تنها نظامی است که در آن محققین و اندیشمندان (خصوصاً جرم شناسان) می‌توانند آزادانه و بدون از هر گونه تهدید و خطری به شیوه‌ای علمی درخصوص چگونگی تولد، رشد و تکوین پدیده‌های مجرمانه به تحقیق و بررسی بپردازند، از طرف دیگر جرم شناسی را نیز همچون علمی که می‌تواند با شناسایی و مقابله با عواملی که دوام، بقا و رشد جوامع دموکراتیک و مردم سالار را مورد تهدید و تعرض قرار می‌دهند به مبارزه پرداخته و از این طریق راه رشد دموکراسی‌ها را هموارتر می‌نماید، معرفی می‌کند.

کلید واژه‌ها

دموکراسی، نهادهای دموکراتیک، نظم اجتماعی، احکام قضایی، عدالت کیفری، کنترل اجتماعی، محرومیت اجتماعی، جرم

1-Criminology and democracy. published in criminologist winter 2002.

* گاری لافری (Gary Lafry): استاد موسسه علوم کیفری و جرم شناسی و مدیر مجمع ملی مطالعات جامعه‌شناختی در خصوص مقابله و مبارزه با تروریسم (start) در دانشگاه مرلند می‌باشد. وی در سال ۱۹۹۴ جایزه G. paul Sylvestre را به خاطر تحقیقات برجسته‌اش در خصوص تحول و تکامل اندیشه‌های نوین عدالت کیفری و همچنین جایزه Phillip Hoke را به خاطر تحقیقات کاربردی، در سال ۱۹۹۸ به خود اختصاص داد. همچنین در سال ۲۰۰۵ به ریاست جامعه جرم شناسان آمریکا انتخاب شد و در سال ۲۰۰۸ نیز رسماً به عضویت کمیته ملی پژوهش‌های حقوقی و جزایی آمریکا درآمد. وی تا کنون بیش از ۶۰ مقاله و چندین کتاب را به رشته تحریر درآورده و در حال حاضر سردبیری هفت مجله علمی - پژوهشی را برعهده دارد.

**دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم شناسی

مقدمه مترجم

جهان‌شمول بودن مسائل حقوق بشری و درهم تنیدگی روابط انسانی خصوصاً هنگامی که نظم عمومی و عدالت اجتماعی با ارتکاب جرائم خشونت بار مورد تعرض قرار گرفته باشد، این ضرورت را ایجاد می‌کند که اندیشمندان علوم اجتماعی به تلاشی مضاعف برای مقابله با چنین تهدیدهایی مبادرت ورزند. در این میان آسیب‌شناسی نهادهای دموکراتیک به عنوان نظام‌های برآمده از اراده مردم و مدعی تأمین عدالت اجتماعی می‌تواند رهگشای حل بسیاری از مشکلاتی باشد که این نظام‌ها با آن‌ها دسته و پنجه نرم می‌کنند.

به این ترتیب شاید اغراق‌آمیز نباشد اگر گفته شود، که توجه و تأکید بر توسعه و گسترش نهادهای دموکراتیک و مدنی اصلی‌ترین دغدغه‌اندیشمندان حوزه علم سیاست در جهان معاصر است. در ادامه این، مهم جرم به عنوان یک واقعیت انسانی و اجتماعی بزعم بسیاری از صاحب‌نظران جدی‌ترین و حتی خطرناک‌ترین تهدیدی محسوب می‌شود که می‌تواند رشد و بنیان نهادهای دموکراتیک را مورد تعرض قرار دهد. از همین روست که توجه بسیاری از اندیشمندان و محققان حوزه علوم اجتماعی بطور عام و بطور اخص علوم جنائی و سیاسی را به خود معطوف داشته است.

جرم از طریق کاهش ضریب امنیت و آسایش شهروندان، عمده نمودن فاصله‌ها و تضادهای طبقاتی، اخلال در رشد و توسعه اقتصادی و در نهایت گرفتن فرصت‌های برابر از افراد، صدمات و لطمات جبران‌ناپذیری را بر بیکره اجتماع وارد می‌کند. واقعیت این است که تا کنون عمده تحقیقات جرم‌شناسی در خصوص علل و چرایی جرم منحصراً صبغه پزشکی، زیست‌شناسی و روانشناسی داشته است لکن از آنجا که دولت و حکومت در مقام نهادی که سیاست‌های کلان جنایی را پایگذاری می‌کند و از طرف دیگر بنام دفاع از جامعه و حفظ حقوق ملت حق انحصاری مجازات را در اختیار دارد، می‌تواند نقش و تأثیر بسیار عمده و محوری را در تأمین نظم، امنیت و عدالت اجتماعی برای شهروندان، داشته باشد. لذا نوع حکومت، ایدئولوژی حاکم و سیاست جنایی در پیش گرفته شده، توسط هر رژیمی می‌تواند از بدیع‌ترین و جالب‌ترین موضوعاتی باشد که در حوزه تحقیقاتی علوم جزایی و جرم‌شناسی مورد بررسی قرار گیرد. در این مقاله گری لافری به تعاملی و رابطه‌ای که جرم‌شناسی و نهادهای دموکراتیک و اینکه این تعامل و رابطه تا چه اندازه بردوام و بقای این نهادها می‌تواند تأثیر داشته باشد پرداخته است و در نهایت نشان داده است که دانش جرم‌شناسی اگر بخواهد به حیات علمی خود ادامه و توسعه دهد نمی‌تواند و نباید صرفاً با پرداختن به برخی تئوری‌ها و دیدگاه‌های نظری در خصوص علل روانی، جسمانی و اجتماعی جرم، بسنده کند. وی در خصوص تعامل جرم‌شناسی و دموکراسی تا آنجا پیش می‌رود که دوام، بقا و رشد هر یک از این دو را بدون دیگری

غیر ممکن می‌داند. از نظر وی ضرورت‌های علمی و اجتماعی ایجاب می‌کند که جرم‌شناسان به تعامل با سایر اندیشمندان و محققان حوزه علوم اجتماعی پرداخته و در این رهگذر با ارائه راهکارهای علمی و عملی در جهت تأمین هر چه بیشتر امنیت و آسایش شهروندان دین خود را نسبت به آزادی و عدالت ادا نمایند.

جرم‌شناسی و دمکراسی

درنگاه اول تصور اینکه جرم‌شناسی و دمکراسی ممکن است رابطه یا تعاملی با هم داشته باشند دور از ذهن می‌نماید. واقعیت نیز غیر از این نخواهد بود اگر بخواهیم در چهار چوب مبانی و اصول شناخته شده‌ی جرم‌شناسی به دنبال چنین رابطه‌ای باشیم. در آغاز برای روشن تر شدن این قضیه باید به این نکته توجه داشت که معمولاً دمکراسی را در چهار چوب یک کشور مورد ارزیابی و سنجش قرار می‌دهند و جرم‌شناسی نیز علی‌رغم نشانه‌ها و دلائلی که دلالت بر حضور و ضرورت پرداختن به مباحث آن در سطح بین‌المللی وجود دارد^۱، تاکنون نتوانسته است با این استدلال که لازمه و ضرورت وجودی این دانش انجام تحقیقاتی بین‌المللی و فرامنطقه‌ای است، برای خود وجهتی کسب نماید.

با دقت و بررسی میزان هزینه‌هایی که صرف حمایت از تحقیقات جنایی و اجرای قوانین کیفری توسط دولت‌ها می‌شود، بوضوح می‌توان به این نکته پی برد که نگاه این دولت‌ها نسبت به دانش جرم‌شناسی نگاهی داخلی است. وجود چنین دیدگاهی بدون شک توانسته است هزینه‌های کلانی را که صرف انجام تحقیقات جرم‌شناسی در ایالت متحده و دیگر کشورها می‌گردد، توجیه نماید. برای مقایسه این دو (یعنی میزان هزینه‌هایی که صرف انجام تحقیقات داخلی و هزینه‌هایی که صرف انجام تحقیقات بین‌المللی در خصوص علل ارتکاب جرم می‌گردد) کافی است که میزان اندک هزینه‌هایی که مؤسسه تحقیقات حقوقی امریکا یا وزارت کشور انگلیس برای انجام تحقیقات فراملی دانش جرم‌شناسی اختصاص داده است، ملاحظه نمود.

با توجه به اینکه غالب پژوهش‌های انجام گرفته در حوزه مطالعات جرم‌شناسی جنبه داخلی به خود گرفته است، تعداد اندکی از جرم‌شناسان به امر تحقیق در خصوص رابطه‌ای که فی‌مابین بزهکاری، اجرای مجازات‌ها از یک سو و نهادهای دمکراتیک از سوی دیگر، می‌توانند با هم داشته باشند پرداخته‌اند. لذا در حال حاضر انتظار می‌رود که اندیشمندان و متخصصین سایر رشته‌ها خصوصاً **علوم سیاسی**، به این مهم توجه نموده و خلاء موجود را از میان بردارند.

با این وجود اگر تازه‌ترین تحقیقاتی را که در حوزه علوم سیاسی انجام گرفته است، مورد ملاحظه قرار دهیم، در می‌یابیم که صرف نظر از چند مورد مشخص بطور کلی، دانشمندان علوم سیاسی تمایلی به انجام تحقیقات در این خصوص و ارتباط دادن شاخص‌های پذیرفته شده این دانش از قبیل دمکراسی و غیره

با موضوعاتی چون میزان بزهکاری در جامعه و یا پیامدهایی که ممکن است از اجرای قوانین کیفی ناشی شود، ندارند. پیامد این دیدگاه دانشگاهی و محافظه کارانه باعث شده است که تعامل فی‌مابین محققانی که علاقه‌مند به انجام تحقیقات در زمینه تأثیر ناشی از اجرای قوانین کیفری در جامعه از یک طرف و محققانی که علاقه‌مند به چگونگی شکل‌گیری نهادهای دموکراتیک در جامعه هستند از طرف دیگر، به طور کلی از هم گسسته شود. علی‌رغم این واقعیت هدف نویسنده نوشتار حاضر این بوده است که نشان دهد همواره دموکراسی و جرم‌شناسی با هم تعامل و ارتباط داشته‌اند و ضرورت ایجاد می‌کند که جامعه دانشگاهی نیز با عیان نمودن هر چه بیشتر این تعامل از خود انعطاف و علاقه بیشتری نشان دهد. در خصوص مفهوم و تعریف دموکراسی باید اذعان نمود که مفهومی که از این مقوله در ذهن نگارنده این سطور وجود دارد به مراتب عالی‌تر و گسترده‌تر از مفهوم سنتی و لیبرالیستی آن (نوعی از مملکت‌داری که در آن گزینش و انتخاب دولتمردان منوط به کسب رأی اکثریتی رأی‌دهندگان می‌باشد) است.^۲ بنجامین باربر^۳ که از مره صاحب‌نظران حوزه علوم سیاسی محسوب می‌گردد، مفهوم لیبرالیستی دموکراسی را ناقص و نیازمند اصلاح می‌داند و بجای آن دموکراسی پویا^۱ را که در برگیرنده شاخص‌های ذیل است پیشنهاد می‌کند: **مشارکت دائمی و پیوسته مردم در تصمیم‌گیری‌ها، قانونگذاری نسبتاً مستقل و آزاد و همچنین فراهم آوردن بستری برای ایجاد شرایطی که در آن شخصیت انسان‌هایی که وابسته و فردگرا هستند به گونه‌ای شکل بگیرد که بتوانند آزادانه و مستقلاً در تصمیم‌گیری‌ها شرکت نمایند و به جای پرداختن به منافع شخصی و گروهی خود، مصلحت و منافع عمومی جامعه را در اولویت قرار دهند.**

بنابراین و با توجه به مطالب فوق‌الذکر باید گفت که منظور از دموکراسی نه تنها انتخاب دولتمردان از طریق آراء اکثریت است بلکه بنیان نهادن جامعه‌ای نیز می‌باشد که در آن شهروندان به مشارکت هر چه بیشتر در امور عام‌المنفعه، تحقق آزادی‌های عمومی و آموزش‌های مدنی ترغیب می‌شوند. بدین تربیت شاید بتوان گفت که بدیهی‌ترین رابطه‌ای که می‌تواند بین دموکراسی و جرم‌شناسی وجود داشته باشد این است که جرم‌شناسی به عنوان یک علم، برای شکوفایی و بالندگی نیازمند بستر و جامعه‌ای دموکرات و آزاداندیش است. موضوع دیگر قابل تأمل این است که هیچ‌گاه نباید بدیهی بودن این مسئله را حمل بر کم‌اهمیت بودن آن تلقی کرد.

اندک تأملی در آمارها و ارقامی که در خصوص میزان بزهکاری و واکنش‌های اجتماعی که در تقابل با آن در کشورهای مختلف جهان ارائه شده است به وضوح نشان می‌دهد

1-Strong democracy

که معتبرترین و درست‌ترین این آمارها را کشورهای ا ارائه کرده‌اند که از دمکراسی نسبتاً پایداری برخوردار بوده‌اند.

همچنین باید توجه داشت که بررسی و تحقیق در جوامع غیر دمکراتیکی که بیشترین تحقیقات جرم شناسی در آنها انجام گرفته است می‌تواند به روشن تر شدن اهمیت موضوع کمک نماید. نزدیکی و اهمیت این رابطه را (جرم شناسی و دمکراسی) می‌توان با ملاحظه یافته‌ها و نتایج حاصله از تحقیقاتی که یکی از دانشمندان علوم سیاسی بنام (تدگر) که خود شخصاً بدان مبادرت ورزیده بود، به سادگی به اثبات رسانید. در اطلاعات ارائه شده از این جوامع پنج شاخص سیاسی بکار گرفته شده بود برای مثال: رقابتی بودن مشارکت‌های سیاسی یا الزاماتی که مدیران اجرایی در ترکیبات کابینه با آن مواجه می‌شوند.^۴ این تحقیقات تمامی کشورهای را که جمعیت آنها بالغ بر ۵۰۰۰۰۰ نفر می‌شد، دربرمی‌گرفت.

در این میان، ممالکی چون ایالات متحده آمریکا، انگلستان، استرالیا، کانادا، نیوزلند و اکثر کشورهای غربی جزو کشورهای محسوب می‌شدند که دارای بیشترین شاخص‌های تعریف شده برای جوامع دمکراتیک بودند و در مقابل افغانستان، برمه، عراق، کره شمالی و پاکستان، رواندا و اوگاندا از زمره کشورهای بودند که درپایین جدول شاخص‌های برخوردار از دمکراسی قرار داشتند.

در تحلیل نهایی همانند دونالد کامپل^۵ می‌توان نتیجه گیری نمود که واقعیت‌های علمی بطور علنی و آشکارا وجهه و خصیصه ضد خود کامگی دارند.»

به طور حتم می‌توان یافته‌های تجربی قابل قبولی را حتی بدون دسترسی به آمارهای معتبر در خصوص میزان بزهکاری و اجرای مجازات در جوامع بسته و کشورهای غیر دمکراتیک بدست آورد.

همان طور که کامپل نیز به درستی به این مسئله پرداخته است، شاید بتوان گفت که جرم شناسی در مقایسه با دیگر شاخه‌های علوم که کمتر به طور مستقیم با مصالح اجتماعی تعامل دارند، نیازمند بستری است که در آن جویندگان حقیقت به مباحثه و تبادل نظر با هم بپردازند. (Campel, page ۲۹۰) این طرز تلقی تا حد زیادی با مفهومی که باریبر از آن بنام دمکراسی پایدار نام می‌برد مطابقت دارد. هر چند که دمکراسی‌های معاصر به طور کامل با این آرمان‌ها مطابقتی ندارند لکن این کشورها برای انجام تحقیقات علمی در زمینه جرم شناسی از بستری به مراتب آزادتر در مقایسه با کشورهای که درپایین جدول^۱ قرار دارند، برخوردار می‌باشند. بنابراین می‌توان ادعا کرد که جرم شناسان صرفنظر از

۱ جدول امتیازبندی شاخص‌هایی که برای دمکراسی در نظر گرفته شده است. برخی از این شاخص‌ها عبارتند از:

۱- برابری رأی ۲- انتخابات دوره ای و گردش آزاد قدرت ۳- وجود اپوزیسیون فعال و واقعی ۴- احترام به رأی اکثریت ۵- عدم توسل به خشونت ۶- وجود برنامه و دستور کار سیاسی مشخص و شفاف ۸- مشارکت موثر مردم، حضور احزاب مختلف و رقابت آزاد ۹- درک و فهم روشنگرانه ۱۰- حضور ناظران مستقل و بی طرف

مرام و اعتقادات سیاسی که دارند بعنوان متخصصینی که به کارهای علمی اشتغال دارند، همواره با حمایت از جوامع آزاد و دمکرات، زمینه کار و فعالیت علمی خود را بیمه خواهند نمود. اما در فرا سوی این واقعیت که جرم‌شناسی در مقام یک رشته علمی نیازمند جوامعی باز است که خود ناشی از وجود نهادهایی دمکراتیک می‌باشد. نگارنده در تلاش است این نکته را نشان دهد که موضوعات اصلی که جرم‌شناسی به آن‌ها می‌پردازد مستقیماً با موفقیت این نهادهای دمکراتیک در ارتباط است و از آن‌ها تأثیر می‌پذیرد. از همان زمان که ادوین ساترلند^۱ تعریف معروف خویش از جرم‌شناسی را دایر بر اینکه جرم‌شناسی عبارت از: «علم وضع قوانین کیفری، علم کشف علل نقض قوانین کیفری و علم تعیین نوع واکنشی که نسبت به ناقضین قوانین کیفری باید انجام گیرد» ارائه نمود، جرم‌شناسی نیز به دو شاخه مجزا از هم تقسیم شد یکی مطالعه واکنش‌هایی که نسبت به جرم انجام می‌گیرد که خود شامل وضع قوانین کیفری و واکنش‌های نسبت به نقض این قوانین و دیگری علم علت‌شناسی نقص قوانین کیفری یا علت‌شناسی جنایی. مهم‌ترین و محوری‌ترین شاخص این تعریف رادر این نکته می‌توان خلاصه نمود که دغدغه و توجه مقابله با جرم به معنی دغدغه نسبت به اجرای عدالت است. کما اینکه در گرایش دیگر دانش جرم‌شناسی یعنی علت‌شناسی جنایی نیز دغدغه، اهمیت دادن و تحقیق در خصوص علل ارتکاب جرم در جامعه، به معنی دغدغه و اهمیت دادن به حفظ نظم اجتماعی تلقی گردد. لذا با این توصیف در صدد آن خواهیم بود تا نشان دهیم که هر دو گرایش اصلی جرم‌شناسی در واقع به موضوعاتی خواهند پرداخت که یا مربوط به عدالت اجتماعی هستند یا مرتبط با نظم اجتماعی و هر دو نیز ارتباط تنگاتنگی با دمکراسی دارند.

عدالت و دمکراسی

از آنجا که ویژگی واکنش اجتماعی در مقابل جرم ضمن کاهش آزادی‌های مدنی می‌تواند ساختار مؤسسات و نهادهای جوامع دمکراتیک را متزلزل گرداند، یکی از مهم‌ترین دل‌مشغولی‌های بنیان‌گذاران جمهوری امریکا در دهه‌های آخر قرن هیجدهم میل به شمار می‌آمد. مطالعه و نگاهی گذرا بر قانون اساسی امریکا نشان می‌دهد که نسل‌های انقلابی تدوین‌کننده قانون اساسی به تعامل و رابطه‌ای که بین اجرای مجازات‌هایی که در اجرای قوانین ناظر بر عدالت کیفری در یک سیستم دمکراتیک از جمله توسل به مجازات‌های خشن و غیر معمول که نسبت به مجرمین تحمیل می‌شود و آزادی‌های مدنی و تأثیر این دو بر همدیگر، توجه داشته‌اند. (اصلاحیه هشتم). حق دادخواهی از حیأت منصفه، حق داشتن وکیل، حق دفاع و مواجهه با شاکیان (اصلاحیه هشتم) منع تعقیب مضاعف و حق عدم پذیرش شهادت علیه خود (اصلاحیه پنجم) و همچنین حق محفوظ ماندن از تحقیق و تعقیب

خود سرانه، همه و همه نموده‌ها و جلوه‌هایی از این توجه و اهمیتی بوده است که این قانون گذاران برای حفظ و حرمت آزادی‌های مدنی قائل بوده‌اند. و این مسئله کماکان بعنوان یکی از دغدغه‌های دولتمردان امریکا به شمار می‌رود.

تحت تأثیر این ملاحظات آکسی دو توکویل^۷ در اوایل سالهای ۱۳۸۰ استنباط جدی خود را در خصوص اینکه دموکراسی در امریکا ممکن است بطور بالقوه به دیکتاتوری اکثریتی منجر گردد، هشدار داده بود. در حقیقت توکویل در تأیید این مسئله اظهار می‌دارد که از آنجایی که نظام قانونگذاری امریکا به گونه‌ای است که تمامی قدرت را در اختیار آن‌هایی قرار می‌دهد که رأی اکثریت را بدست آورده‌اند، لذا چنین شیوه‌ای می‌تواند در امریکا بسیار خطرناک باشد و در نهایت الکی دو توکویل این گونه نتیجه‌گیری می‌کند: بزرگ‌ترین خطری که این نهادهای دموکراتیک را آنگونه که کشورهای اروپایی ادعا می‌کنند، تهدید می‌کند این نیست که این نهادها نو پا هستند بلکه این است که این نهادها توانایی و قدرت مقابله با تهدیدهای احتمالی را ندارند. (P.115)

کتاب اخیر زیرمینگ و همکاران در سال ۲۰۰۱^۸، نشان می‌دهد که این موضوعات کماکان از مسائل مبتلی به جهان کنونی است. زیرمینگ و همکارانش در این تحقیق نشان داده‌اند که این شیوه‌ها بلا واسطه اعمال دموکراسی از طریق مراجعه مستقیم به آراء مردم، که اتفاقاً همزمان بود با سه اعتصاب قانونی در سال ۱۹۹۴، می‌تواند تهدیدی جدی برای آزادی‌های مدنی باشد. نویسنده این کتاب همچنین به این مسئله اشاره می‌کند که احکام دادگاه‌ها و آنچه که خواست و اراده مردم است تنها به دلیل وجود برخی تشریفات اداری که بانی آن قضاوت و هیاتهای اعطای آزادی مشروط هستند از هم تفکیک می‌شدند. (وگرنه در ماهیت یکی بودند)، یعنی هر چه مردم اراده کنند قضاوت هم در عمل همان را اعمال می‌کنند. اما از سی سال گذشته تا کنون میزان اختیارات هیاتهای اعطای آزادی مشروط در بسیاری از محاکم یا بطور کلی از بین رفت و یا در حد چشمگیری کاهش پیدا کرد، همچنین اختیارات قضاوت و حوزه صلاحیت دادگاه‌ها از طریق کمیسیون‌های ارشادی و هیات‌های ناظر به صدور اجرای احکام کیفری تا حدی زیادی کاهش پیدا کرده زیرمینگ و همکارانش به این مسئله اشاره داشتند که روند دادن این اختیار به شهروندان تا آنجا که در خصوص موضوعات مهم ایالت کالیفرنیا از طریق رأی‌گیری اراده خود را اعمال کنند، منجر به این مسئله می‌شود که نظارت بر سیاست عدالت کیفری نیز مستقیماً و به شیوه‌ای دموکراتیک توسط مردم اعمال گردد و این مسئله موازنه ظریفی را بین آنچه که دفاع از حقوق مردم در مقابل مجرم نامیده می‌شود با آنچه که مربوط به حقوق مجرمان و متهمین است یعنی حق برخورداری از یک محاکمه و مجازات عادلانه را مخدوش نماید.

یکی از تأسف انگیزترین موارد ناظر بر رابطه بین عدالت کیفری و نهادهای دموکراتیک در ایالات متحده امریکا، مربوط به اعمال گسترده قوانینی است که منجر به محرومیت اجتماعی زندانیان سابق و فعلی

امریکا گردیده است.^۹ در حال حاضر در آمریکا حدوداً پنج میلیون نفر از شهروندان این کشور به دلیل سابقه کیفری از حقوق اجتماعی خود محروم شده‌اند و این محرومیت در مورد غالب آن‌ها دائمی می‌باشد. و این درحالی است که محرومیت از حقوق اجتماعی ناشی از محکومیت کیفری بیشترین تأثیر را بر روی آمریکائیان افریقائی تبار در مقایسه با سایر گروه‌ها داشته است. در دهه‌های ۱۹۹۰ تقریباً از هر سه نفر آمریکایی افریقایی تبار یک نفر در زندان به سر می‌برد. یا بطور مشروط آزاد شده بود و یا حداقل برای مدتی از سال تحت نظر و در تعلیق مراقبتی قرار داشت.

در شهرهای بزرگ آمریکا، خصوصاً در مناطقی که اقشار کم در آمد و فقیر زندگی می‌کردند، میزان افراد که در حبس کیفری بسر می‌برند تقریباً برابر با بیش از نیمی از جوانان آمریکایی افریقایی تبار بود و بنظر می‌رسد تا چند سال دیگر که در ایالت متحد آمریکا تقریباً از هر هفت نفر آمریکایی افریقایی تبار یک نفر به دلیل داشتن محکومیت جنایی حق رأی خود را از دست بدهد. لذا مبالغه‌آمیز نخواهد بود اگر اعا کنیم که این روند سرسام آور رشد و افزایش محرومیت‌های اجتماعی در جامعه آمریکا می‌تواند تهدیدی جدی برای رشد و گسترش رویه مردم سالارانه‌ای باشد که تنها چند دهه قبل جنبش‌های مدنی آنرا نهادینه نمودند. اگر چه در این تحقیق غالباً نمونه‌هایی مورد بررسی قرار گرفته است که مربوط به رابطه فیما بین قوانین عدالت کیفری و نهادهای دموکراتیک در ایالت متحده آمریکا می‌باشد، لیکن موضوع حفظ تعادل و حمایت از جامعه در مقابل جرم و جنایت با هدف دفاع و حمایت از آزادی‌های مدنی به گونه‌ای که سلامت و امنیت جامعه در آن تأمین شده باشد، همواره بعنوان یک دغدغه بین‌المللی می‌باید توسط تمامی کشورها مورد امان نظرو توجه قرار گیرد. و در همین راستاست که هشدارهای ناشی از افزایش میزان جرائم خشونت آمیز در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین که از دموکراسی چندان پایداری برخوردار نیستند، باعث شده است که شهروندان سرخورده در جهت مقابله با این جرائم بیشتر به دنبال استفاده از شیوه‌های کیفری کنترل اجتماعی باشند و در جهت تضعیف و یا تعلیق تمامی آزادی‌های مدنی و حذف آن‌ها گام بردارند.^{۱۰} همچنین تهدیدهای ناشی از ارتکاب جرم و جنایت در بسیاری از دموکراسی‌های در حال گذار اروپای شرقی، شهروندان این کشورها را به گونه‌ای سوق داده است که به بهانه حفاظت از نظم اجتماعی خواستار ایجاد محدودیت برای آزادی‌های مشروع و مدنی شهروندان بشوند.^{۱۱} همچنین هشدارهای مشابهی با افزایش جرم و جنایت از کشورهای آمریکای جنوبی که از دموکراسی‌های شکننده و ناپایداری برخوردار هستند به گوش می‌رسد.^{۱۲}

جرم و دموکراسی

جرم و نظم اجتماعی رابطه تنگاتنگی با دوام و ثبات دموکراسی‌ها دارند. بنظر می‌رسد که جرم و جنایت حداقل در سه عرصه می‌تواند نهادهای دموکراتیک را مورد تهدید قرار دهند. نخست آن که ارتکاب جرم در جامعه اعتماد و اطمینان از اینکه در آینده ممکن است چه اتفاقی بیافتد را از بین می‌برد و

همچنین امنیت اجتماعی موجود را در جامعه کاهش می‌دهد. و نهایتاً این امر باعث می‌شود که مشروعیت نهادهای مردم سالار زیر سؤال برود.^{۱۳}

وجود اعتماد در جامعه از طریق رساندن افراد به این باور که در نحوه انجام اموراتشان به گونه‌ای عمل کنند که اگر دیگران نیز به جای آن‌ها بودند، همانگونه عمل می‌کردند، منجر به بالا رفتن قدرت پیش بینی حوادثی که در آینده ممکن است اتفاق بیافتد، می‌شود.

امنیت اجتماعی را باید در میزان اعتمادی که افراد در جامعه نسبت به هم دیگر دارند جستجو نمود. جوامعی که در آن افراد از قوانین نهادینه شده آن جامعه تبعیت می‌کنند. و به این باور نیز رسیده‌اند که دیگران نیز همان گونه عمل می‌کنند، در حقیقت برای خود یک سرمایه عظیم از امنیت اجتماعی ذخیره کرده‌اند. ارتکاب جنایات هولناک در هر جامعه‌ای در واقع می‌تواند نمادی خاص و جدی از عدم پیش بینی و حوادث احتمالی باشد که ممکن است در آینده در آن جامعه اتفاق بیافتد که این خود تهدیدی جدی برای امنیت اجتماعی محسوب می‌گردد.

دوم اینکه جرم شکافهای اجتماعی را که تهدیدی برای ثبات حکومت‌های دموکراتیک محسوب می‌شوند را بیشتر و بیشتر می‌کند. جرم در مقیاس وسیعی نابرابری‌های اقتصادی را افزایش می‌دهد و نابرابری‌های اقتصادی عملاً دموکراسی را به ورطه نابودی می‌کشاند. اشخاصی که بیشترین سرمایه‌ها و منابع را در اختیار دارند به دلیل وحشتی که جرم در جامعه ایجاد کرده است مجبور خواهند شد مناطق جرم خیز را ترک گویند. سرمایه‌داران در مناطق جرم خیز هر روز بیش از روز دیگر در حفاظت‌های امنیتی محصور می‌نمایند. در حومه شهرها، با بکارگیری سیستم‌های امنیتی مخصوص اسکان می‌گزینند و به هنگام حرکت و مسافرت به سوی ادارات و شرکت‌های خود از ماشین‌های ایمنی دار (ضد گلوله) و سایر حفاظت‌های امنیتی و پیشگیری کننده استفاده می‌کنند. این تغییر وضعیت مشکلات مناطق جرم خیز را افزایش می‌دهد تا آنجا که منجر به عمیق‌تر شدن هر بیشتر شکافی می‌گردد که فیما بین طبقات متمول و پر درآمد جامعه با سایر اقشار وجود دارد.

این مسائل و دیگر مسائل مشابه آن روز به روز فاصله فیما بین کشورهای با آمار جرائم زیاد و کشورهای کمتری در آنجا ارتکاب می‌یابد را بیشتر می‌کند. تا به آنجا که نابرابری‌های اقتصادی همراه با سایر شکافهای اجتماعی از قبیل مذهب و قبیله‌گرایی افزایش پیدا کرده و مشکلات را حادتر می‌نماید. این تقسیمات و این شکافها اقداماتی را که در جهت تقویت و توسط نهادهای دموکراتیک انجام می‌گردد را با مشکل مواجهه می‌سازد. **نکته سوم** و آخرین این است که افزایش میزان جرم در جامعه منجر به کاهش رشد اقتصادی و توسعه می‌شود که این امر نیز عملاً به مثابه تهدیدی برای ثبات نهادهای دموکراتیک است. نمونه مشخص این وضعیت را می‌توان در سال ۱۹۶۰ و سالهای بعد از آن

مشاهده نمود که با افزایش سریع نرخ جرم در آن سال‌ها به شیوه ای باور نکردنی موجب خروج سرمایه‌ها از شهرهای بزرگ گردید. همچنین تحقیقاتی که توسط^{۱۴} (Robert.ayres.1997) انجام گرفته بود نشان می‌دهد که افزایش جرائم خشونت‌بار در جامعه یکی از اصلی‌ترین موانع رشد اقتصادی در بیشتر کشورهای امریکا لاتین بوده است، جرم نه تنها سرمایه‌گذاری مستقیم را در جامعه با ناکامی مواجهه می‌کند بلکه ارتکاب زیاد جرائم و خشونت منجر به افزایش هزینه‌هایی می‌شود که باید برای کنترل و جلوگیری از ارتکاب آن صرف شود. بسیاری از محققین در سالهای اخیر به این واقعیت اذعان نموده‌اند که در ایالات‌های بزرگ آمریکا همچون کالیفرنیا هزینه‌هایی که صرف ساختن زندان‌ها شده است به مراتب بیش تر از هزینه‌هایی بوده که صرف آموزش، تعلیم و ترتیب شهروندان شده است. و مجدداً یادآوری می‌گردد که فرآیند (افزایش جرم و خشونت در جامعه) به صورت جدی می‌تواند دموکراسی‌های نوپا و ناپایدار کشورهای امریکای لاتین آفریقا و کشورهای در حال گذار به دموکراسی اروپای شرقی را به ورطه سقوط بکشاند.

جرم‌شناسی و دموکراسی

به باور نگارنده، عدالت و نظم اجتماعی به همان اندازه که مهم‌ترین موضوعاتی هستند که مورد بحث دانش جرم‌شناسی می‌باشند، به همان میزان هم شالوده و مبنایی برای نهاد دموکراسی محسوب می‌گردند.

جرم‌شناسان تحقیقات گسترده و دامنه‌داری را از طریق فرآیندهایی که بواسطه آن می‌توان عدالت کیفری را فراگیر کرد، انجام داده‌اند. همچنین به مطالعه و تحقیق در زمینه اینکه چه موضوعاتی می‌تواند اخلال و وقفه در رعایت اصل انصاف و اعمال شاخصهای مبتنی بر استانداردهای عدالت طلبانه ایجاد کند، پرداخته‌اند. هر چند که تا بدین لحظه، جرم‌شناسی غالباً در تحقیقات انجام گرفته به عوامل داخلی توجه داشته است، لکن کشف و یافتن علت جنایاتی که نظم اجتماعی را مورد تهدید قرار داده می‌دهند، همواره هدف اصلی این دانش بوده است.

شاید برای جرم‌شناسان، دوران کنونی از این لحاظ که می‌بایست دامنه و گستره تحقیقات خود را به فراسوی حوزه‌های قضایی و حتی مرزهای ملی نیز گسترش دهند، حساس‌ترین دوران باشد. از آنجا که خشونت و تروریسم (دیگر در چهار چوب کشورها قابل مهار نبوده) و بصورت فرآیندی مرزهای ملی را در می‌نوردد، پیروزی و موفقیت رژیم‌های مردم سالار، بیش از هر زمان دیگری منوط به درک روشن و درستی است که این رژیم‌ها از علل و عواملی که منجر به تولید خشونت در جامعه می‌گردد، خواهد بود.

درعین حال باید به این مسئله نیز اشاره نمود که جرم‌شناسی در طول حیات خود هیچگاه تا این اندازه دغدغه توجه به عدالت را نداشته است. چه حد و مرزی می‌بایست برای انجام اقداماتی که توسط دولت‌های از جمله: استراق سمع، تحت نظر

قراردادن افراد و جاسوس‌هایی که به بهانه اجرای قانون و مقابله با تروریسم انجام می‌گردد، قائل شد؟ چه حمایت‌هایی می‌بایست نسبت به کسانی که به اتهام تروریست بودن و یا مظنونیت به آن، در بازداشت به سر می‌برند اعمال گردد؟ چه تضمین‌هایی لازم است داده شود تا اطمینان حاصل گردد که عدالت به شیوه ای برابر و منصفانه در جامعه برقرار خواهد شد؟

با این حال طی تحقیقاتی که توسط جرم‌شناسان در آمریکای شمالی انجام گرفت به ارتباطی که بین جرم، عدالت و نهادهای دموکراتیک وجود دارد، کمتر توجه شده بود. لیکن این مسئله مسبوق به سوابق فراوان و درعین حال قابل توجه می‌باشد. برای نمونه جان هاگنو^۱ سکوت‌گریز^۲ به نقش مهمی که شلدون گلوک^۳ جرم‌شناس برجسته در توسعه و تکامل حقوق در دادگاه نورنبرگ در سال ۱۹۴۰ داشته است، اشاره می‌کنند.

به علاوه تاکید و توجه مستمر **جرم‌شناسی انتقادی** نسبت به نقشی که قدرت و جدال‌های مربوط به آن در تولید جرم دارد، می‌تواند نقطه شروعی برای بررسی کلی تر رابطه‌ای باشد که جرم‌شناسی، عدالت کیفری و دموکراسی می‌توانند با هم داشته باشند.

در همین راستا هاگن^۴ و گریز^۵ به تحقیقات که واستین تورک^۶ یکی دیگر از جرم‌شناسان برجسته در رابطه با جرم‌شناسی جنایات سیاسی انجام داده بود، اشاره کرده و توضیح می‌دهد که این تحقیقات می‌تواند بستر مناسبی را برای توسعه و گسترش تحقیق در زمینه جنایت‌جنگی و جنایت علیه بشریت فراهم آورد. بهر حال این که که جرم‌شناسان می‌توانند تا حد زیادی به درک جامعی از فرآیند رابطه‌ای که جرم و دیگر اشکال خشونت و تعاملی که این پدیده‌ها با عدالت، نظم اجتماعی و ثبات نهادهای دموکراتیک دارند، کمک نمایند غیر قابل انکار است.

جرائم خشونت‌بار از طریق تحریک نهادهای سیاسی به منظور هر چه بیشتر محدود نمودن آزادی‌های فردی اشخاص، فضای باز و آزادی را که نهادهای دموکراتیک فراهم آورده‌اند به ورطه نابودی و سقوط می‌کشاند. همچنین با تقلیل ضریب امنیت و کاهش سطح مشارکت‌های مدنی زمینه و اشتیاق لازم رابرای سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف اقتصادی و صنعتی به چالش کشیده و منجر به تشدید شکاف‌ها و اختلافات اقتصادی، قومی، نژادی در جامعه می‌شوند و همچنین رفاه اقتصادی و توسعه

¹ -John Hagan.

² -Scott greer, 2002.

³ -Sheldln glueck.

⁴ -Hagan.

⁵ -Greer.

⁶ - Austin Turk, 1982.

اجتماعی را که ناشی از تعاملات افراد و وجود نظم و امنیت در جامعه است، مورد تعرض قرار می‌دهند همه این هابیانگر این واقعیت است که در وضعیت کنونی دموکراسی‌های جهان با چالش‌های خطرناکی هم از لحاظ حفظ نظم اجتماعی و هم از جهت تحقق عدالت اجتماعی روبرو هستند. لذا سکوت و یا بی‌توجهی جرم‌شناسان، مادامی که چنین تعارض‌هایی آشکارا در جهان همچنان باقی است، امری تأسف آور و حتی غم‌انگیز خواهد بود.

پی نوشت ها:

1. Barberet, Rosemary. 2001. "Global Competence and American Criminology: An Expatriate's View." *The Criminologist* 26:1, 3-5.
2. Zimring, Franklin E., Gordon Hawkins, and Sam Kamin. 2001. *Punishment and Democracy: Three*.
3. Barber, Benjamin R. 1984. *Strong Democracy: Participatory Politics for a New Age*. Berkeley, CA: University of California Press.
4. Jagers, Keith., and Ted Robert Gurr. 1995. "Tracing Democracy's Third Wave with the Polity III Data." *Journal of Peace Research* 32:469-82.
5. Campbell, Donald. 1988. "The Experimenting Society." Pp. 290-315 in E. Samuel Overman, ed. *Methodology and Epidemiology for Social Science*. Chicago: University of Chicago Press.
6. LaFree, Gary. 1998. *Losing Legitimacy: Street Crime and the Decline of Social Institutions in America*. Boulder, CO: Westview.
7. Sutherland, Edwin. 1947. *Principles of Criminology*, 4th edition. Philadelphia: J.B. Lippincott.
8. De Tocqueville, Alexis. 1956 [1835]. *Democracy in America*. Edited by Richard D. Heffner. New York: Mentor Books.
9. Fajnzylber, Pablo, Daniel Lederman, and Norman Loayza. 1998. "Determinants of Crime Rates in Latin America and the World: An Empirical Assessment." Viewpoint series. Washington, DC: World Bank.

۸. همان دو

9. Uggen, Christopher and Jeffrey Manza. 2000. "Political Consequences of Felon Disenfranchisement in the United States. Paper presented at the American Sociological Association Meetings, August, Washington, DC.

۱۰. همان هفت

11. Hraba, Joseph and Wan-ning Bao, Frederick O. Lorentz, and Zdenka Pechacova. 1998. "Perceived Risk of Crime in the Czech Republic." *Journal of Research in Crime and Delinquency* 35:225-43.
12. Human Sciences Research Council. 2002. "Democracy South Africa." (<http://www.hsra.ac.za>).

۱۳. همان شش

14. Ayres, Robert L. 1997. *Crime and Violence as Development Issues in Latin America and the Caribbean*. Washington, DC: World Bank Viewpoint Series.
15. Hagan, John and Scott Greer. 2002. "Making War Criminal." *Criminology* 40:231-264.
16. Turk, Austin. 1982. *Political Criminality*. Thousand Oaks, CA: Sage.

